

۱۰

قصه‌های
مهم

متن سخنرانی استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قیمت عمر

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	قیمت عمر
۶	مشخصات کتاب
۶	سخن ناشر
۹	عقل مسموع
۱۳	قصه گدا و کلاه بزرگ
۲۱	بهای بهشت
۲۶	بیداری مفید
۳۶	درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: قیمت عمر / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق مرکز تحقیقاتی دارالعرفان الشیعی.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۳۵ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۳۴-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع: خودسازی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

شناسه افزوده: انتشارات دارالعرفان

رده بندی کنگره: BP۲۵۰/الف۸۶ق۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۴۸۱۷۷

ص: ۱

آنچه انسان را در مسیر پر فراز و نشیب زندگانی از نابسامانی‌ها محفوظ می‌دارد و موجب سعادت و سرفرازی و سربلندی او در امتحانات الهی می‌شود، پژوهش پیرامون علوم الهی و معارف اسلامی و پوشاندن جامهٔ عمل به دستورات بلند ربانی می‌باشد.

در این خصوص، دست‌یابی به حقیقت معارف الهی و آشنایی با جایگاه حساس و ویژهٔ آن‌ها در حیات انسانی، ضروری احساس می‌شود.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان، در راستای اهداف الهی خود، این بار افزون بر استفاده از مطالب پربار و عالمانهٔ دانشمند محقق حضرت استاد حسین انصاریان، با انتشار گلچینی از متن سخنرانی‌های معظم له، از بیان پر حرارت و جذاب سخنرانی‌های استاد نیز تشنگان معارف سراسر نور ائمه اطهار: را بی‌نصیب نگذاشته و بدون خارج

ص: ۲

ساختن متن سخنرانی از قالب گفتاری آن ، باب دیگری را برای استفاده از معارف آل الله : و سیراب گشتن از این چشمهٔ
پرفیض باز نموده است .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حبيب الهنا وطيب نفوسنا ابي القاسم محمد صلى الله عليه
و على اهل بيت الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين

ص: ۳

وجود مبارک امیرمؤمنان(ع) عقل را که در فرمایشاتشان بیان می کنند و توضیح می دهند ، می فرمایند : عقل در مرحله اول ، آن زمانی که خداوند انسان را خلق می کند ، عقل طبیعی است . قدرت دریافت عقل طبیعی ، کم است ، هر چند که بر این عقل طبیعی سالیان درازی عمر بگذرد ، اما درباره مرتبه عقل ، حضرت(ع) می فرماید ، عقل مسموع ، عقلی است که صاحبش از طریق دو گوشش ، دانش ، معرفت و آگاهی را به خودش منتقل کرده است ، و منظور حضرت از این دانش و آگاهی ، چنان که از فرمایشات دیگرشان استفاده می شود ، معرفتی دینی است که در نهج البلاغه می فرماید از رسول خدا(ص) ، قرآن و امامان گرفته می شود . البته ، وقتی که امامان : را می فرمایند ، خیلی احترام می کنند و می فرمایند ، این امامانی که من می گویم در آسمان ها معروفند و شناخته شده اند و

هنگام اسم بردن از آن ها می فرمایند ، پدر و مادرم فدای آن ها باد .(۱)

گوش وقتی که توفیق پیدا بکند ، مفاهیم آیات قرآن کریم را بشنود ؛ فرمایشات رسول خدا را بشنود ؛ فرهنگ الهی ائمه را بشنود ، تبدیل به عقل پخته و عقل مسموع می شود ، و یک مقدار هم که آدم مواظب خودش باشد و دچار فساد و گناه نشود ، این عقل متکی به معرفت دینی ، میدان دار باطن انسان ، می شود ، و این عقل است که با تکیه بر معرفت دینی ، مانند یک قلم پاک که به دست یک نویسنده پاک است ، یک زندگی استوار ، قوی و دارای اعمال صالحه و اخلاق حسنه را برای انسان می نویسد و ظرف وجود انسان را از خوبی ها پر می کند ؛ خوبی هایی که برای خود انسان ، ماندگار و ابدی است و یک چنین انسانی که در قیامت وارد بر خدا می شود ، به قول معروف ، ملائکه الهی با سلام و صلوات او را وارد می کنند .
در سوره رعد ،

ص: ۵

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

آیه بیست و سه و بیست و چهار ، می فرماید : «يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ . سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ . » به خاطر استقامتی که در دنیا در برابر فساد داشتند و خودشان را حفظ کردند ، فرشتگان از هر طرف بر آن ها وارد می شوند و به آن ها سلام می کنند . جنس اینان که با قلم عقل متکی به معرفت دینی در صفحه وجودشان ثبت دائمی شده و باطل شدنی نیست ، با قیمت بسیار سنگینی از جانب پروردگار بزرگ عالم خریده خواهد شد : «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» (۱) ، «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۲) . و که میدان دار زندگی و وجودشان ، هوای نفسشان بوده است و به قول معروف ، قلم ، به دست دشمن بوده است و به فرموده پیامبر (ص) : «أَعْدَى

ص: ۶

۱- یونس: ۱۱.

۲- بقره: ۲۰۷.

عَيْدُوكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» (۱) این سخن پیامبر (ص) کاملاً بیان می کند که منظور از این نفس ، نه آن نفس انسانی است ، بلکه مجموعه خواسته های مادی بی حدود است . یک وقت خواسته های انسان محدود به حدود امور مثبت است . می گوید ، مال می خواهم ، ولی فقط حلال ، هر چند که این مال حلال در زندگی من اندک باشد و من در کنارش زندگی ام را با زحمت اداره کنم ، و نمی گذارد که نفسش از دایره حدود الهی بیرون برود و میدان دار بشود و بگوید می خواهم و خیلی هم می خواهم ، و از هر راهی که بشود ، می خواهم . صاحبان این خواسته ، ربا خور می شوند ؛ قطعاً سارق می شوند ؛ قطعاً رشوه گیر می شوند ؛ یقیناً غاصب می شوند ؛ یقیناً حقوق برادر ، پدر ، مادر ، زن ، بچه ، مردم ، دولت و ملت را به یغما می برند ؛ چون قلم زندگی ، در دست دشمن است و دشمن هیچ رحمی ندارد ، این ها روز قیامت با یک وجود پر از

ص: ۷

۱- ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۸.

محصولات این نفس «الَّتِي بَيْنَ جَنَّتَيْكَ» ، وارد می شوند که جنسشان ابداً در محشر ، در بین اولین و آخرین ، خدا ، فرشتگان و انبیا خریدار ندارد ؛ چون به درد نمی خورد .

قصه گدا و کلاه بزرگ

یک زمانی که بیشتر شما یادتان نیست و من هم آخرهای این برنامه را یادم است ، در ایران عموم مردم بدون کلاه جایی نمی رفتند و هر طایفه و قبیله ای در ایران و هر شهرش کلاه خاصی داشت ؛ مثلاً منطقه وسیع استان خراسان ، تقریباً از بعد از شاهرود تا نهبندان ، پایین بیرجند ، نزدیک افغانستان ، و از آن طرف فریمان و تایباد و آن مناطق ، و این طرف سرخس ، پیر ، جوان و متوسط کلاه سرشان بود و کلاهشان هم سه متر ، چهار متر و پنج متر پارچه سفید یا زرد یا سبز بود که به سبک خاصی می بستند .

ص: ۸

در شهرهای بزرگ مثل : تهران ، تبریز و اصفهان تقریباً افراد بالا- نشین و ثروتمند ، کلاه پوستی به سر می گذاشتند ؛ به خصوص کلاه هایی که از هند ، پاکستان و افغانستان می آمد که خیلی دارای پشم و کرک طبیعی بود . گروه های مذهبی تهران ، اصفهان و تبریز و امثال این شهرها ، عرقچین می گذاشتند ، و یک عده ای از متجدد مآب ها شاپو می گذاشتند که یک لبه گرد داشت ، و به طور کلی ، مردم آن زمان ، بی احترامی می دانستند که بدون کلاه به مهمانی بروند ؛ به مسجد بروند ؛ به عروسی بروند ؛ به محلّ عزا بروند و همه آن ها کلاه داشتند . در منطقه هایی که کلاهشان پارچه ای بود پارچه نرم ، از پارچه هایی بود که در قدیم معروف به ژرژت بود . بعضی ها هم پارچه هایی به نام کرباس را به سرشان می بستند که دست بافت کاشان ، یزد و آن مناطق بود . آن هایی که از این نوع کلاه پارچه ای می گذاشتند ، یک مقدار که معتبر تر و موجه تر بودند ، متر پارچه را بیش تر می گرفتند . آن ها مثلاً بزرگی کلاهشان ، علامت شخصیت و اعتبارشان

بود. یک شخص فقیر و تهیدستی، فقیر و ندار می آید و فکر می کند که با بزرگ کردن این کلاه سر، خودش را بزرگ بنماید، ولی چون پول نداشت، که یک پارچه کهنه را به دست آورد و به اندازه شش متر آن را با همان سبکی که قدیم می بستند، به سرش بست و از خانه بیرون آمد. هر کسی که هم او را به این شکل می دید، چون نمی شناختش، خیال می کرد، بزرگی است و به او سلام می نمود و تعظیم می کرد و احترام می گذاشت. فکر می کرد او ملک التجار، یا رئیس صنف، یا مدیر قبیله ای است. تا غروب آفتاب که داشت برمی گشت و هوا گرگ و میش شده بود و هنوز هوا روشن بود، یک رند سینه چاکی که شغلش دزدی بود و از هفت و هشت ده متری، از پشت سرش داشت می آمد و برایش معلوم نبود این پارچه شش و هفت متری کهنه است؛ چون هوا گرگ و میش بود. این دزد پیش خودش گفت، این الآن روی سرش هفت و هشت متر پارچه است و من اگر این پارچه را بدزدم، فردا صبح می توانم آن را

به پارچه فروشی ای در جای دور دستی از شهر که نمی داند من دزدم ، ببرم بفروشم و این طوری پول دو و سه روز زندگی ا م تأمین می شود . آرام آرام آمد و این کلاه بزرگ را از سر آن گدا برداشت و به سرعت شروع به دویدن کرد . این بزرگوار وقتی دید ، آن دزد به سرعت هفت و هشت قدمی از او رد شد . به آن دزد گفت که ای برادر دزد! همان جا بایست و من هم جلوتر نمی آیم و همین جا می ایستم و به دنبالت نمی آیم تا این کلاه را از تو بگیرم ، ولی به هر کسی که به او علاقه داری ، قَسَم می خورم دهم که این کلاه یک ذره زندگی تو را اداره نخواهد کرد . اگر به امید چنین کاری آن را از سر ما بلند کردی و در رفتی که فردا بروی آن را بفروشی و پولی به تو بدهند و آن تا چند روزی زندگی را اداره بکند ، والله این گونه نیست . یک کمی آن طرف تر برو و بین روشنایی چراغی پیدا می شود ، بعد آن کلاه را واکن و بین که آیا من درست می گویم ؟ آن دزد هم کمی آن طرف تر ، زیر یک نوری ، وقتی پارچه را باز کرد ، دید اولاً

خود پارچه هفت و هشت متر نیست و پارچه دو متر است و کهنه هم هست ، و ثانیاً لای این پارچه هم پر از کهنه پاره است که لای آن دو متر پارچه کهنه ریخته اند و طرف فقط آن را به سرش بسته تا آن را بزرگ نشان بدهد تا مردم خیال بکنند او آدم بزرگی است .

کلاه یک عده ای در زندگی قیامت ، چنین کلاهی است که در آن فقط کهنه پاره است ، نه فقط یک نمازی ، نه یک روزه ای ، نه یک خدمتی ، نه یک کار مثبتی ، نه یک کرامتی ، نه یک حلّ مشکلی ، شصت و هفتاد سال در این دنیا بدن را کهنه کرده و مرتّب هم توی آن آشغالِ گناه ریخته است . خودتان داوری کنید ، در بازار قیامت ، چه کسی این ظرف و محتویاتش را خواهد خرید ؟ و با چه قیمتی ؟ آیا مثلاً زنا قابل فروش است که کسی در قیامت به خدا بگوید ، آن را از من بخر ؟ آیا مشروب که طیّ سی و چهل سال خورده شده و با گوشت و پوست یکی شده ، قابل فروش است که کسی به خدا بگوید آن را از من بخر ؟ آیا بی نمازی

قابل فروش است که کسی به خدا بگوید چون من شصت سال نماز نخواندم ، نماز نخواندن من را بخر ؟ آیا اصلاً قابل خریدن است ؟ یک عده ای این طورند . آن هایی که قلم زندگی نویسی را به هوای نفس می دهند و عقل در آن ها مُعطل است ؛ در وجودشان اسیر است ؛ پشت تاریکی هوای نفس است ، آن وقت این ها با محور بودن هوا ، دنیا را نگاه می کنند و به همه چیز ها به عنوان ابزار لذت نگاه می کنند ؛ آن هم لذت امروز ، نه لذت فردا ؛ چون آن ها فردا را که نمی بینند ، الآن را می بینند ؛ چون شماها فردا را می بینید ؛ چون که از وقتی شیرخواره بودید ، در بغل مادرتان در این مجالس آمدید و بعد هم که نمی شده شما را بین خانم ها ببرند ، و شما چهار و پنج ساله بودید ، پدرتان دستتان را گرفته و آورده است . بعد هم شما حقایق را از زبان اهل دل شنیدید و باور کردید و الآن دارای باور دینی و معرفت دینی هستید و میدان دار زندگیان عقلتان است ؛ چون اگر میدان دار زندگی تان ، هوای نفستان بود ، یک نفرتان این جا

نبودید، و اگر این جا می آمدید، دو دقیقه که این حرف ها را می شنیدید، به شدت خسته می شدید و فرار می کردید. این که با اشتیاق از راه دور و نزدیک بلند می شوید و می آید و با اشتیاق هم گوش می دهید و می پذیرید و قسمتی از آن را هم به عمل می گذارید؛ چون تمام این حرف ها که برای همه ما لوازم عملی ندارد. ما تا آن جایی که این مسایل برای ما تکلیف است، باید عمل کنیم. خیلی از مسایل هم تکلیف ما نیست؛ مثلاً ما مدیر کل نیستیم؛ وکیل نیستیم؛ وزیر نیستیم و مسئولیت سنگینی نداریم. حالا اگر کسی روی منبر از طریق عهدنامه مالک اشتر وظایف وزرا را بگوید؛ وظایف استانداران را بگوید؛ وظایف فرمانداران را بگوید؛ وظایف نظامیان را بگوید؛ وظایف دادگستری چی ها را بگوید و در آن جلسه هم از این آدم ها نباشد، البته، آن ها باید چنین سخنانی را بشنوند، و برای شما وظیفه ای نمی آورد که به آن عمل بکنید. بخشی از این سخنان را که در محدوده زندگی ما است، ما عمل می کنیم.

سؤال من این است که چرا شما حوصله می کنید و به مجلس سخنرانی می آید؟ چرا حوصله می کنید نماز می خوانید؟ چرا حوصله می کنید می شنوید؟ چرا حوصله می کنید عمل می کنید؟ چون قلم نوشتن حیات شما، به دست عقل شماست که متکی به معرفت دینی است. آن است که نماز را، روزه را، انفاق را، رحم را و اخلاق را در زندگی تان نوشته است. این قلم همان قلم خداست که خداوند درباره آن فرموده است: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ .» (۱) «عقل»، قلم خداست؛ عقلی که متکی به معرفت دینی است. آن وقت شما قیامت وارد می شوید، می بینید این قلم شما که متکی به معرفت دینی بوده، عجب کتابی برای شما نوشته که پروردگار، کلمه به کلمه این کتاب را؛ کلمه نماز را، کلمه روزه را، کلمه مهربانی را، کلمه تواضع را، کلمه مهرورزی را، کلمه به داد رسیدن را، با سنگین ترین قیمت، از شما می خرد، و چه بسا که

ص: ۱۵

فقط يك كلمه اش ، باعث نجات شما باشد ، و بقيه كلمات ، اضافه سرمايه شما قرار بگيرد . چه بسا كه يك كلمه اش باعث نجات بشود .

بهای بهشت

کتابی بسیار پرقیمت به نام ثواب الاعمال و عقاب الاعمال داریم که من شاید بیش از بیست بار این کتاب را خوانده ام . کتاب حدود هزار و دویست سال پیش نوشته شده و به احتمال قوی ، در منطقه ری با قلم پاک وجود مبارک شیخ صدوق ابن بابویه(ره)نوشته شده است . در ابتدای این کتاب ، صفحه سه ، این روایت را نقل می کند : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ الْجَنَّةُ . » : کسی که لا اله الا الله را مخلصاً بگوید ، این لا اله الا الله مخلصانه او ، بهای بهشت است . فردی به پیغمبر(ص)گفت ، اخلاص در لا اله الا الله چیست ؟ پیغمبر(ص) فرمود : فرد چنان

ص: ۱۶

با لا اله الا الله پیوند داشته باشد که «يُحْجِزُهُ عَنِ الْمَعَاصِي»: قدم را به طرف گناه متوقف کند . (۱)

اگر چنین لا اله الا الله ای گفتی ، حضرت (ص) می فرماید ، آن ، بهای بهشت است . حالا آدم با چنین بهشتی که زنده بوده و نگذاشته آدم به طرف گناه برود ، وارد محشر بشود ، سزاوار بهشت است . به راستی ، آن وقت که بقیه اعمال را بخواهند مزد بدهند ، دیگر چه چیزی را می خواهند به آدم عنایت کنند . خدا می داند .

چرا شما که محور زندگی تان عقل است ، اما عقل متکی به معرفت دینی ، در این چهل و پنجاه سال ، این ظرف وجود را از این همه سرمایه های سنگین معنوی پر نکنید ؟ این که من اصرار به معرفت دینی دارم ، به خاطر آن است که کلّ اروپا و آمریکا ، متکی به عقل تنهاست . در مملکت ما هم فقط گه گاهی ترشان بر زبان بعضی چهره ها جاری می شود ، «خردورزی» . این «خردورزی» ، مکتب

ص: ۱۷

اروپا و امریکا است. امّا آنچه که ما داریم ، این عقل است : «الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنَ وَ أُكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» (۱) عقلی که ما را در مدار بندگی خدا قرار می دهد و برای ما کاسبِ بهشت است ، آن ، عقل است ، ولی عقل اروپایی ها هیچکس را در مدار عبادت قرار نمی دهد . آن ها خردورز مادی هستند و ما خردورز الهی هستیم . آن ها عقلشان بهشت را برای شان نمی خرد ، ولی ما عقلمان بهشت را برای مان کاسبی می کند : «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنَ وَ أُكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» (۲) ما برای خردورزی اروپا و آمریکا یک جو قیمت هم قایل نیستیم . امّا ما برای خردورزی فاطمه زهرا(س) ، خردورزی امیرالمؤمنین(ع) ، حضرت امام حسین(ع) ، سلمان و ابوذر ارزش قایلیم ؛ چون خرد ، متکی به معرفت دینی بوده ؛ یعنی صاحب این عقل آمده عقل را به سبب دین به دست اراده خدا داده است .

ص: ۱۸

۱- شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱.

۲- شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱.

هیچ وقت آدمی که دنیا را به عنوان ابزار لذت نگاه می کند ، نمی آید صبح صبحانه بخورد و بگوید ، توان بگیرم و به درب مغازه بروم که کار کنم و پول حلال به دست بیاورم و با ته مانده انرژی آن ، ظهر به مسجد بروم و رو به قبله بایستم و با محبوبم مناجات کنم و دوباره بیایم ناهار بخورم و قدرت بگیرم و دو و سه ساعت دیگر بعد از ظهر ، کار حلال کنم و اول مغرب و عشاء ، بروم نماز بخوانم و بعد یک لقمه شام را هم با شادی و کیف ، در کنار زن و بچه بخورم . برای خاطر این که توان داشته باشم یک ساعت مانده به نماز صبح ، بیدار شوم و این انرژی گرفته شده از سفره دنیا را مصرف عشق بازی با خدا کنم .

آن کسی که محور او هوای نفس است ، هیچ چیز را به این عنوان نمی بیند . او دارد برای خودش یک کلاه بزرگ قلابی درست می کند و درون آن را هم پر از پارچه کهنه می نماید . اما این یکی خودش را معدن می بیند و معدنش را دارد ، از در و گوهر و جواهر آخرتی پر می کند .

روایتی را من در حاشیه منظومه حکمت مرحوم حاج ملا هادی سبزواری (ره) دیدم که روایت خیلی عجیبی است و به نظر من در روایات ما، یکی از درخشانده ترین روایات است. این روایت می گوید: در روز قیامت، خداوند به مؤمن می گوید، لحظه ای که مکلف شدی و وارد مدار عبادت گشتی، از آن لحظه تا آخر عمرت، فرض کن هشتاد و پنج ساله می شوی که پانزده سال آن را، من پروردگار، تو را معاف در نظر می گیرم و طی هفتاد سال دیگرش، آیا جنابعالی، بنده من، از این سفره بار عام طبیعت که من در اختیار تو قرار دادم، هفت میلیون لقمه خوردی؟ فرد می گوید: بله. خدایا! من هفت میلیون لقمه خوردم و عدد آن را که خودم نمی دانستم و شما خودتان شمار عدد لقمه هایم را می دانی. خداوند به او می گوید، برای خوردن این هفت میلیون لقمه، هفت میلیون بار سر سفره یک ذره خم شدی، این یک کار؛ دستت را باز کردی، این یک کار؛ لقمه را بلند کردی، این یک کار؛ گذاشتی درون دهانت، این یک کار؛ جویدی و دادی پایین، این

یک کار . من می خواهم مزد این هفت میلیون لقمه خوردنت را حساب کنم و به تو بدهم .

خدا به ما لطف کرد که غافل از این حرف ها بار نیامدیم و در خانواده ای نبودیم که پدر و مادر ما را راهنمایی به خدا نکنند .
راهمان به این مجالس افتاد و گرنه بالاترین تجارت را که سود ابدی و سرمدی دارد ، از دست داده بودیم .

بیداری مفید

اگر هم بعد از مردن ، ما را بیدار می کردند ، این بیداری به درد ما نمی خورد . اصلاً آن موقع چه فایده ای دارد آدم بیدار بشود ؟ چه فایده ای دارد آدم با چوب عذاب بیدار بشود ؟ آیا نشنیدید اول دعای موسوم به دعای ابوحمزه ثمالی ، زین العابدین (ع) زار زار گریه می کرد و می گفت : «إِلْهِی لَا تُؤَدِّبْنِی بِعُقُوبَتِکَ . » : خدایا! من را با عذابت بیدار نکن . خدا من را با جهنم بیدار کند ، به چه درد من می خورد ؟ بلکه من می خواهم

ص: ۲۱

که علی(ع) من را بیدار کند ؛ حضرت حسین(ع) من را بیدار کند ؛ قرآن من را بیدار بکند ؛ این بیداری به درد می خورد . در این بیداری است که آدم شروع به تجارت می کند . در این بیداری است که آدم درست می بیند . آدم می بیند همه نعمت ها ، ابزار برای به کار گرفتن برای رسیدن به مقام قرب پروردگار است . این بیداری ، قیمت دارد .

خدا می داند اهل دل برای این بیداری چه ارزشی قائل هستند . من حالا اگر بخواهم برای شما فقط از این کتاب ها اسم ببرم ، شاید حدود ۵۱ عدد کتاب الآن در ذهن من است که اهل حال نوشتند . این بیداری ، مقدمه رسیدن به همه مقاماتی است که پروردگار مهربان عالم برای انسان قرار داده است . این جا بهتر ببینیم نظر امیرمؤمنان(ع) راجع به این گونه از انسان ها و کیفیت نگاه آن ها به دنیا چیست . این ها در حالت بیدار به دنیا نگاه می کنند ، در حالی که بقیه در جهالت خواب و کور به دنیا نگاه می کنند ؛ در تاریکی هوای نفس ، دنیا را می بینند . امیرمؤمنان(ع) از این بزرگواران که دارای

عقل پخته مسموع متکی به معرفت دینی هستند ، تعبیر فرمودند ، به اولیاء الله و عاشقان خدا . تا آدم معرفت به خدا نداشته باشد که عاشق نمی شود .

این کلمه اولیاء الله را امیرمؤمنان(ع) از قرآن ، از آیات شصت و دو و شصت و سه سوره یونس ، گرفته است : «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ . »

چقدر زیباست این فرمایشات امیرمؤمنان(ع) درباره اولیاء الله : «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا . » (۱) اولیا ، عاشقان خدا و اهل معرفت ، همان هایی هستند که نگاه آن ها به دنیا نگاه باطن بینی است ؛ یعنی بعد از دنیا و زیر پرده دنیا ، آخرت را می بینند و می بینند زندگی دایمی آن ها این طرف است . با دیدن باطن دنیا ، خود را مسافر

ص: ۲۳

می بینند و می بینند یک روزی دستشان را می گیرند و چه بخواهند و چه نخواهند ، آن ها را از این جا به بیرون می برند . تا دستشان را نگرفتند که به بیرون

برند ؛ تا جایی که قدرت عقلی ، بدنی و دینی دارند ، از نعمت های دنیا برای ساختن آن زندگی بهره گیری می کنند «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا» (۱)؛ کنار مردم دیگر هستند ، اما مردم دیگر ظاهر دنیا را می بینند و خیال می کنند ، همه عالم هستی همین است و ماورای آن را نمی بینند ؛ باطن آن را نمی بینند . آن ها با خود می گویند ، حالا که ما این جایی هستیم ، پس بخوریم و کیف کنیم و هیچ چیزی از نظر لذت از دستمان نرود . بعد هم می میریم ، خاک می شویم و تمام می شود . آن ها نمی دانند بعد از مردن ، در یک بازاری آن ها را می آورند که می گویند ، جنس قابل خرید دارید تا به ما بدهید و در برابرش ما بهشت را به شما بدهیم .

ص: ۲۴

اگر آن‌ها چنین جنسی نداشته باشند، قرآن می‌گوید، آن‌ها را در زنجیری که طولش هفتاد ذراع است، می‌بندند و در جهنم می‌اندازند و فریادرسی هم نخواهند داشت. آن‌ها آن‌جا بیدار می‌شوند که دنیا عجب باطنی داشته و ما باطن آن را که آخرت است، تکذیب و انکار می‌کردیم و می‌گفتیم، نه، خبری نیست. به آن‌ها می‌گویند: «هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذَّبُونَ»^(۱): این همان جهنمی است که قبلاً تا زمانی که زنده بودید، آن را انکار می‌کردید؛ این همان است که درباره آن می‌گفتید دروغ است. حالا می‌بینید که آن راست است و شما هیچ وسیله نجاتی هم ندارید؛ زیرا وسایل نجات، عبادات است؛ خدمت به مردم است، و آن بدبخت‌ها در دستشان هیچ چیزی نیست؛ وسایل نجات، ارتباط با انبیا است که آن‌ها رابطه نداشتند؛ ارتباط با ائمه است که آن‌ها رابطه نداشتند. یک حیوان دو پا بوده اند که فقط کار حیوانات را

ص: ۲۵

۱- طور: ۱۴.

می کردند شغل آنها شغل حیوانات بود . چقدر امیرمؤمنان(ع) عالی بیان کرده است : «وَ اشْتَغَلُوا بِأَجَلِهَا» . (۱) «آجل» : یعنی آینده ، مدت . «وَ اشْتَغَلُوا بِأَجَلِهَا» : تا در دنیا هستند ، به آباد کردن فردای شان اشتغال دارند ؛ می خورند ، اما برای فردا ؛ می پوشند ، اما برای فردا ؛ ازدواج می کنند ، اما برای فردا ؛ حرکت می کنند ، اما برای فردا ؛ می گویند ، اما برای فردا ؛ سکوت می کنند ، اما برای فردا . در دنیا ، مثل ظاهر بین ها مغازه دارند ؛ کارخانه دارند ؛ گله گوسفند دارند ؛ کشاورزی دارند ، اما «وَ اشْتَغَلُوا بِأَجَلِهَا» ؛ یعنی به همه این ها مشغولند ، اما به خاطر فردا و برای فردا .

من در خیلی از شهرهایی که کشاورزی دارند ، به منبر رفته ام و خیلی چیزها از کشاورزها دیده ام که فرصت نشده آن ها را در سخنرانی هایم بگویم . یک بار کشاورز بی سوادى را در استان فارس دیدم که بعد از منبر به من گفت ، آیا به من گوش می دهید

ص: ۲۶

تا من مطلبی را به شما بگویم ، گفتم ، بله ، سخت را بگو . او چنان زیبا مسأله زکات را برای من گفت که واقعاً برایم لذت بخش بود . او هم چنین گفت که من این را برای شما می گویم تا فردا که شما به منبر می روی ، آن را به مردم بگویی . سخنش این بود : مردم! این جا منطقه کشاورزی است . آیا شما می دانید ، زکات یعنی چه ؟ یعنی این که بزرگواری به در خانه شما می آید و می گوید ، به محضر برویم تا من آن سه هکتار زمینی را که متعلق به من است ، به نام تو کنم و تو آن را بکاری ؛ گندم بکاری ؛ جو بکاری ؛ برنج بکاری ؛ انگور بکاری ، و پائیز به پائیز ، از این سه هکتار هر چیز برداشت کردی ، نود درصدش متعلق به خودت ، زن و بچه ات ، و ده درصدش را هم به درب خانه من که مالک این سه هکتار هستم و آن را به نام تو کردم ، بفرست . گفت ، از مردم پرسید ، حالا اگر من ده درصد این بزرگواری را نبرم که به او بدهم ، آیا خائن نیستم ؟ خواهند گفت ، چرا . اگر پرسید ، ظالم نیستم ، خواهند گفت ، چرا ؛ چون این زمین هایی که در این

منطقه ما هست ، این ها را ما که نساخته ایم ، این ها را خدا ساخته است و تنها مدتی در دست پدران ما بود و بعد که نوبتشان تمام شد و مردند و رفتند ، حالا مثلاً از بابای من پنج هکتار زمین به من رسیده و من هم می میرم و آن ها را می گذارم و می روم . این پنج هکتار متعلق به پروردگار است و من هم هر سال در آن گندم می کارم و به حکم خدا نود درصدش را خودم می خورم و ده درصدش را هم به صاحب زمین می دهم . آیا چنین کاری کار بدی است ؟ سنگین است ؟ بعد به مردم بگو : پس چرا زکات نمی دهید ؟ آن کشاورز تا سخنش تمام شد ، سه و چهار بار از من معذرت خواهی کرد و گفت که من پدر شهید هستم که تنها فرزندم شهید شد و سواد هم ندارم . من که از او خوشم آمده بود و می خواستم بیش تر درباره او بدانم ، پرسیدم ، آن زمان که از سپاه در خانه شما آمدند و خبر شهادت فرزندتان را به شما دادند ، چه عکس العملی داشتی ؟ گفت ، از طرف سپاه کسی نیامد . من در زمین خودم داشتم بیل می زدم و آبیاری می کردم که یک مرتبه

متوجه شدم بچه ام دارد شهید می شود ، بیل را به زمین گذاشتم و رو به جبهه ایستادم و به پروردگار گفتم ، این جنس ناقابل من را از من بخر . بعد دو مرتبه مشغول به کارشدم . شب که به خانه رفتم ، به همسرم گفتم ، حسن شهید شده است . گفتم ، تو از کجا می دانی ؟ هنوز که کسی به در خانه ما نیامده! گفتم ، می آیند . یک هفته بعد آمدند و من و مادرش را صدا کردند و ساک بچه ام را دادند و گفتند ، جنازه اش را آوردیم : «نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا ، وَاشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا» (۱) : زمانی که همه مردم امروز خود را در دنیا می بینند ، آن ها دنیا را برای فردایشان می بینند .

حالا یک چند کلمه ای هم از کسی که یک مرتبه از این دنیای ظاهر دل کند و به باطن دنیا نگرست ، بگویم ، حرّ بن یزید ریاحی . او «عاجل»

ص: ۲۹

با عین را رها کرد و به سراغ «آجل» با الف رفت . اما انگار حر به خودش می گفت ، آیا من با آن کاری که کردم و خیلی هم سنگین بود ، حالا اگر به طرف ابی عبدالله (ع) بروم ، او مرا قبول می کند ، منی را که تازه می خواهم از ظاهر دنیا به درآیم و به کمک ابی عبدالله (ع) وارد باطن دنیا شوم ؟ به خودش گفت ، حالا به امید خدا می روی . من دل بیچه های زهرا(س) را سوزاندم و همه آن ها را رنجیده خاطر کردم . با این بار سنگین می روم تا ببینم چه می شود . آمد و آمد . . .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

